



雖然心裡充滿了對你的愛，

但還是希望你能幸福。

只要你能幸福，我就會一直陪在你身邊。

只要你能幸福。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل بیست و ششم

شینگ چنگ بسیار عمیق خوابیده بود و احساس می کرد وقتی صبح روز بعد که هوآنگ جیشین از خواب بیدارش کرد حتی وقت رویا دیدن هم نداشت و کم خوابیده بود. چشهایش را باز کرد و وقتی که به نور اتاق عادت کرد ، از هوآنگ جیشین پرسید: "چرا اینجا؟"

هوآنگ جیکسین گفت: "کلیدو از شیائو تانگ گرفتم. ترسیدم شاید مرده باشی ."

شینگ چنگ نفس راحتی کشید که بوی الکل میداد. وقتی نشسته بود ، متوجه شد که هنوز پیراهن و شلوارش تنش است و فقط قبل از اینکه شب قبل بخوابد ، کتش را درآورده بود. هوآنگ جیشین از او پرسید: "یانگ یومینگ دیشب بهت چی گفت؟"

شینگ چنگ صورتش را در دستانش فرو برد. خیلی دردناک به نظر می رسید. "یادم نمیاد. " بعد از مدتی گفت: "فقط یادمه که داشتم ازش معذرت خواهی میکردم."

هوآنگ جیشین که به دیوار تکیه داده بود ، سیگاری بیرون آورد. "نمیدونم چی گفته ولی خب موضوع قبلی حل شده."

شینگ چنگ جوابی نداد لحاف را کنار و از رخت خواب بلند شد. پیراهن و شلوار چروکیده اش را در آورد و در حالی که به سمت دستشویی می رفت روی زمین انداخت.

اب را باز کرد و وارد وان شد و قبل از اینکه آب کاملاً داغ شود ، زیر دوش رفت و دستش را بلند کرد و محکم چندبار روی صورتش کشید ، سپس در حالی که نفس عمیقی می کشید ، دست دیگرش را به دیوار زد .

در حقیقت ، او هنوز آنچه یانگ یومینگ دیشب به او گفته بود را به خاطر می آورد و هر کلمه را به وضوح یادش بود از جمله "به خودت بیا" گفتن شدید یومینگ را.

آب داغ وارد بینی و گوش هایش شد و سرفه ای دردناک کرد.

از بیرون صدای هوانگ جیشین را شنید که از او می پرسید چه مشکلی دارد ، اما او قدرت جواب دادن را نداشت.

خماری زیاد حال بدی دارد و این بار به خصوص دردناک هم بود.

ooo

بعداً، آن صحنه‌ی دردرساز که یومینگ در آن سیلی خورده بود، یکبار دیگر با توجه به خواسته‌های هی ژنگ فیلمبرداری شد اما در نهایت شینگ جنگ نمیدانست هی ژنگ کدام صحنه را انتخاب کرد.

در ادامه داستان، چون جیان یوان با یو هایانگ دعوا کرده بود، حتی حاضر نبود وقتی با هم برخورد می کردند با او صحبت کند.

در آن زمان ، همکلاسی های مدرسه راهنمایی جیان یوان دورهمی ای ترتیب داده بودند و از او خواسته بودند که با آنها برود کند.

آن روز صبح ، او بیرون رفت و بقالی را به دست مادرش سپرد.

هنگامی که جیان یوان ظهر از بیرون بر میگشت ، در راه پله به یو هایانگ برخورد میکرد و ناخودآگاه مجبور میشد به اتاقش برود. این صحنه اولین صحنه ای بود که آنها هنگامی که برای اولین بار فیلم را شروع کرده بودند فیلمبرداری کرده بودند.

از آن لحظه به بعد ، فشار روابط جیان یوان و یو هایانگ در واقع کمتر میشد. چیزها بیشتر و بیشتر در قلب جیان یوان که به زودی بالغ میشد ریشه دوانده و جوانه میزدند.

در این زمانها بود که اتفاقی افتاد که باعث شد جیان یوان یو هایانگ را از صمیم قلب بپذیرد.

وقتی یو هایانگ آن روز برگشت ، جیان یوان قبلاً شام خورده بود و در اتاق خودش مشغول مطالعه بود.

او جلوی میز کارش نشسته بود و پنجره کاملاً باز بود و پشت سرش پنکه ای که یو هایانگ برایش آورده بود قرار داشت و بادهای تند به صورتش میخوردند.

جیان یوان یک پایش روی صندلی بود ، سپس پس از مدتی حالت خود را تغییر داد و سپس طوری نشست که هر دو پایش روی صندلی بودند.

در طبقه پایین صدای ملایم بسته شدن در به گوش می رسید.

جیان یوان بلافاصله صاف نشست و ناخودآگاه سعی کرد صدای حرکاتی را که از طبقه پایین آمده بود بشنود.

با این حال ، او صدای قدم های یو هایانگ را نشنید تا اینکه شخصی از بیرون دو بار به آرامی در اتاقش را کوبید.

جیان یوان از روی صندلی پایین پرید و وقتی دمپایی اش را میپوشید ، بلافاصله حرکاتش را آرام کرد و سعی کرد حین بازکردن در ، کمترین صدای ممکن را تولید کند.

او می دانست که یو هایانگ نمی خواهد مادرش را خبردار کند ، برای همین سعی کرد تا آنجا که می تواند ساکت باشد.

همانطور که انتظار می رفت ، وقتی در را باز کرد ، یو هایانگ را دید که پشت ورودی ایستاده بود. یو هایانگ یک کیسه پلاستیکی در دست داشت و آن را به سمت او گرفت و انگشت اشاره اش را روی لب هایش فشار داد و به فانگ جیان یوان علامت داد تا ساکت باشد.

جیان یوان کنار رفت تا او وارد اتاق شود و در را بست. سپس پلاستیک را از دست یو هایانگ گرفت. وقتی آن را باز کرد ، متوجه شد که در کیسه غذاهای کبابی بودند و بین آنها دنده های خوک و بال مرغ که مورد علاقه فانگ جانیوان بودند وجود داشت.

در حالی که جیان یوان پشت میز نشسته بود و غذای می خورد ، یو هایانگ لبه تختش نشسته بود و در حال کشیدن سیگار بود.

جیان یوان ، یو هایانگ را تماشا کرد و از او پرسید: "مشروب خوردی؟"

یو هایانگ لبخندی زد و گفت: "یکم خوردم. نه زیاد."

جیان یوان پاهایش را روی صندلی آورد و سرش را پایین انداخت تا غذا بخورد و بعد از مدتی گفت: "رو تختم سیگار نکش ، مراقب باش که ملافه هارو نسوزونی."

حقیقت این بود که او واقعاً اهمیتی نمی داد، تنها چیزی که می خواست این بود که با یو هایانگ صحبت کند.

یو هایانگ با شنیدن این جمله گفت: "بخشید."

سپس بلافاصله سیگار خود را خاموش کرد ، ته سیگار را روی میز کنار تخت گذاشت و به جیان یوان اشاره کرد. "جیان یوان بیا اینجا"

نیش جیان یوان چاپستیک هارا روی میز گذاشت لب هایش را میکید و گفت: "چکار میخوای بکنی؟" بلند شد و به طرف یو هایانگ رفت.

وقتی به تخت نزدیک شد ، یو هایانگ دستش را گرفت ، سپس او را از کشید و روی پاهایش نشاند. هر دو بازوی او محکم به کمر جیان یوان چسبیده بودند و سرش را به سینه جیان یوان فشار داد.

یو هایانگ صبح سرکار رفته بود و یک روز شلوغ را بیرون گذرانده بود و لباس ها و موهایش بوی عرق و دود سیگار میدادند. اما آن شب جیان یوان پس از حمام پنکه را روشن کرده بود ، بنابراین تمام بدنش تازه و خنک بود و بوی ژل شستو شوی معطرش را می داد.

و وقتی یو هایانگ به این شکل به او چسبیده بود ، او ذره ای احساس تنفر نداشت و بعد از مدتی دست دراز کرد و سر یو هایانگ را که به سینه اش چسبیده بود بغل کرد.

یو هایانگ به آرامی کمر جیان یوان را فشار داد. جیان یوان تا حدی حیرت زده بود ، او کلمات را گم کرده بود و احساس میکرد که نوازش دست او در تمام پوست تنش منعکس میشود.

دوربینی که در بالای سرشان قرار داشت می توانست حرکات دست یو هایانگ که از ناحیه کمر جیان یوان بالا می رفت را کامل ضبط کند ، انگشتان دستش قفسه‌ی سینه‌اش را نوازش میکردند.

قسمتی از رکابی‌اش بالا رفته بود و در زیر نور گرم زرد ، پوست روشن او با رنگ ملایم رنگ آمیزی شده بود.

سپس دستهایش را سمت پشت جیان یوان برد.

جیان یوان مورمورش شد و انگشتان پایش از هم باز شده بودند.. او حتی نمیدانست که کمرش اینقدر حساس است و وقتی یو هایانگ با کف دستش به آرامی او را نوازش میکرد، ناگهان خارشی به ستون فقراتش وارد شد و تمام بدنش احساس گزگز میکرد.

او می خواست جلوییش را بگیرد ، اما بازوهای یو هایانگ محکم دور کمرش حلقه شده بودند. یو هایانگ سرش را بلند کرد و چانه جیان یوان را بوسید. سپس گردنش را بوسید.

جیان یوان در حالی که سعی می کرد یو هایانگ را دور کند آرام گفت: "نه."

یو هایانگ متوقف شد و صدایش را برای دلداری دادن پایین آورد. "باشه ، پس فقط بغلت میکنم."

جیان یوان از تقلا کردن دست کشید. بخاطر نفس نفس زدن صورتش قرمز شده بود.

یو هایانگ مدتی در حالیکه جیان یوان در بغلش بود نشست ، کمرش را لمس کرد و پیشانی‌اش را بوسید .

او جیان یوان را رها کرد و بلند شد. "من میرم بالا. توام زود بگیر بخوابو استراحت کن."

جیان یوان دنبالش رفت. یو هایانگ به او لبخندی زد و به سمت در رفت.

در آن شب ، جیان یوان مدت زیادی در رختخواب دراز کشید و خوابش نمیبرد. انگار هنوز لمس دستهای یو هایانگ را که همچنان باعث خارش ظریفی در بدنش میشد را روی کمرش احساس می کرد.

فصل بیست و هفتم

مادر جیان یوان از آپاندیسیت حاد رنج می برد. در حقیقت ، او مدتی بود که درد داشت ، اما فکر نمی کرد که خیلی جدی باشد و به جیان یوان نگفت و به بیمارستان هم نرفت . آن شب وقتی خواب بود ، دیگر نتوانست درد را تحمل کند ، و جیان یوان را صدا زد. جیان یوان با عجله رفت و کنار تختش زانو زد و دید موهای مادرش کاملاً از عرق خیس شده است. او که می دانست درد شدیدی دارد ، فوراً گفت: "میبرمت بیمارستان!"

بیمارستان کوچک محلی چندان دور نبود. تنها کمی بیشتر از ده دقیقه پیاده روی داشت ، اما هیچ تاکسی در اطراف پیدا نمیشد و او فکر میکرد که بعید است در آن زمان هیچ پدیکابی(نوعی سه چرخه) از آنجا بگذرد.

جیان یوان به مادرش کمک کرد تا بنشیند ، جلوی تخت خم شد و گفت: "بیا رو کولم مامان ، میبرمت بیمارستان."

در این لحظه، یو هایانگ در را باز کرد، داخل آمد و گفت: "من میبرمش."

در فیلمنامه، همان شب، یو هایانگ در حالی که مادر جیان یوان روی کولش بود به سمت بیمارستان می دوید، به جیان یوان کمک میکرد تا نوبت بگیرد و سپس مادرش را از اتاق معاینه به اتاق عمل میفرستادند. بعد جیان یوان، در حالی که منتظر بیرون اتاق عمل مانده بودند، ابتکار عمل به خرج میداد و دست یو هایانگ را میگرفت. او می خواست قدردانی وصف ناپذیرش را به او نشان دهد و وابستگیش را بروز دهد.

این قسمت از فیلم فعلا فیلمبرداری نمیشد. هی ژنگ یک بیمارستان قدیمی در شهری دور افتاده پیدا کرده بود و قصد داشت آنجا فیلمبرداری کند. به وقتش صحنه های مکان دیگری هم وجود داشت که باید در آن شهر کوچک فیلمبرداری میشدند.

بعد از این صحنه بیمارستان که جیان یوان دست یو هایانگ را میگرفت، دومین صحنه عشق بازی فیلم، بین جیان یوان و یو هایانگ اتفاق می افتاد که در یکی از توالت های بیمارستان ضبط میشد.

سرویس بهداشتی در یک سوله ساخته شده بود و دیوار های کثیف و دست سازش هر اتاقک را از هم جدا کرده بود.

تا به آن لحظه، شینگ چنگ حین فیلمبرداری صحنه های عشق بازی با یانگ یومینگ فشار روانی زیادی را تحمل کرده بود، اما این بار ماهیت فشاری که رویش بود تغییر کرده بود.

هنگامی که آنها در حال صحبت در مورد صحنه بودند ، هی ژنگ از شینگ چنگ پرسید:
"به نظر جیان یوان چی تو فکرش میگذره؟"

شینگ چنگ به فیلمنامه ای که در دستش بود خیره شد. در واقع ، او قبلاً بارها این شرایط را تجربه کرده بود، اما نمی خواست سرش را بالا بیاورد و به چشمهای کسی نگاه کند ، همانطور که سرش پایین بود گفت: "احتمالاً یه طور ذهنیت فداکارانه یا قربانی داره."

وقتی صحبتش تمام شد ، یانگ یومینگ ، که در حال خواندن فیلمنامه بود سرش را بالا آورد و نتوانست به او نگاه نکند.

شینگ چنگ در آن لحظه متوجه نگاه یومینگ نبود.

هی ژنگ از او پرسید: "چرا قربانیه؟ نگو که فکر میکنی جیان یوان واقعاً نمیخواه این کارو انجام بده و فقط از روی تشکره!"

"نه. نه" ، با شنیدن حرفهای هی ژنگ ، شینگ چنگ بلافاصله سرش را بلند کرد و متوجه شد که آن دو نفر به او خیره شده اند. او کمی معذب بود ، اما ادامه داد: "درست مثل یه مومنی که چیزی رو برای خدا قربانی میکنه، اگرچه قلبش پر از وحشت و ترسه اما باور و عشقی که داره باعث میشه ادامه بده و تاجایی که طرف مقابلش میخواد پیش میره."

یانگ یومینگ ناگهان از او س سوالی پرسید: "بعنوان یه پسر هجده _ نوزده ساله جیان یوانم موقع روبه رو شدن با کسی که دوستش داره نباید همون تمایلاتو داشته باشه؟"

شینگ چنگ نگاهی سریع به او انداخت و سریع دوباره چشمانش را پایین انداخت و گفت: "من فقط دارم درکی که از جیان یوان دارم رو میگم. اون حتی مدرسه رو تموم نکرده و درون گراست ، اما طرف مقابلش یک آدم بالغه و مرده. فشاری که روی جیان یوانه باید خیلی زیاد باشه و اینکه این رابطه از اول قرار نبود اتفاق بیفته. این قضیه با یه دختر و پسر که باهم اینکارو میکنن فرق داره برای همین فکر میکنم ... "

او حرفش را تمام نکرد ، می خواست نظر هی ژنگ را بشنود. به هر حال ، هی ژنگ کارگردان بود و فیلم باید محصول دیدگاه کارگردان و بازیگران باشد تا نتیجه‌ی نهایی به خوبی منعکس شود.

هی ژنگ چیزی نگفت. او به سادگی به شینگ چنگ گوش داد و سکوت کرد ، سپس از یانگ یومینگ پرسید: "نظر تو چیه؟"

یانگ یومینگ گفت: "نظری ندارم. من به حرفای هردوتون احترام میدارم. به هر حال این نقش من نیست."

هی ژنگ سرش را تکان داد و فیلمنامه را در دستش جمع کرد. "پس بزارید اول طبق تفسیر شما این کارو انجام بدیم. نتیجه رو که دیدیم، تصمیم میگیرم که صحنه رو دوباره بگیریم یا نه."

شینگ چنگ اوهومی گفت. سپس هی ژنگ دستش را روی شانه شینگ چنگ گذاشت و گفت: "من صحنه رو خلوت میکنم. فقط من و فیلمبردار اینجا میمونیم. از دستیاراتون میخوام برن. لازم نیست نگران هیچ چی باشی. ازت میخوام که تو این صحنه هرچی داری برام رو کنی ."

شینگ چنگ گفت: "باشه."

کمی بعد ، هی ژنگ به یانگ یومینگ گفت: "از اونجایی که خودت حرفه‌ای هستی دیگه لازم نیست من چیزی بهت یادآوری کنم."

یانگ یومینگ سرش را تکان داد.

شینگ چنگ روی صندلی خود نشست و منتظر تنظیمات نهایی نورپردازی قبل از فیلمبرداریِ اولین برداشت بود. او یک لیوان آب گرفت ، یک قلمپو بزرگ خورد ولی با این حال گلویش هنوز خشک بود.

دستیارش شیائو تانگ با کارمند جدید بخش لباس خوش و بش میکرد.

شینگ چنگ نتوانست جلوی خودش را بگیرد و نگاه سریعی به یانگ یومینگ انداخت. هر دوی آنها فاصله چندانی با هم نداشتند ، اما از آنجایی که آن شب آن اتفاق افتاده بود و شینگ چنگ در مستی زیاد حرف زده بود، عمداً فاصله‌اش را با یومینگ حفظ میکرد .

او نمی خواست یانگ یومینگ فکر کند که در نقشش خیلی عمیق فرو رفته و احساساتش در فیلم با واقعیت قاطی شده است چون قطعاً این افکار یانگ یومینگ را آشفته میکرد.

هر روز ، وقتی که آنها به عنوان بخشی از بازیگران و عوامل گروه یکدیگر را میدیدند ، به جز سلامی مودبانه و غریبه هیچ حرف دیگری بینشان ردوبدل نمیشد و هرگونه ارتباط دیگری که داشتند مربوط به مراحل فیلمبرداری بود.

البته از اول هم ، آنها رابطه‌ی شخصی نداشتند ولی آن فاصله حتی قبل بیشتر به نظر می رسید. شینگ چنگ می دانست که بسیاری از کارکنان فکر می کردند دلیل این سردی

پینشان آن بود که به صورت یانگ یومینگ سیلی زده بود و وضعیت ناخوشایندی را برای هردو ایجاد کرده بود ، اما شینگ چنگ قلباً میدانست که دلیل اصلی سیلی نبود بلکه چیزهایی بود که در مستی به یانگ یومینگ گفته بود.

چراغها تنظیم شده و آماده بودند و دستیار کارگردان با یک مگافون همه را از محل فیلمبرداری خارج کرد.

وقتی شینگ چنگ نفس عمیقی کشید و بلند شد ، متوجه شد یانگ یومینگ درست کنارش ایستاده و ناگهان با دیدنش تا حدودی عصبی شد.

یانگ یونگ لبخندی زد و به آرامی با صدای آهسته با او صحبت کرد: "من تمام تلاشم رو برای این صحنه می کنم. امیدوارم بتونیم همکاری خوبی داشته باشیم."

شینگ چنگ کاملاً متوجه منظور یانگ یومینگ نشده بود ، اما سرش را تکان داد. "بله فهمیدم."

احتمالاً چشمهایش گویای حال بدش بود. یانگ یومینگ لبخندی زد ، دستش را بلند کرد و سر شینگ چنگ را سریع نوازش کرد بعد هم راه افتاد و به سمت محل فیلمبرداری رفت.

فصل بیست و هشتم

ناگفته نماند که سرویس های بهداشتی تاریک و فرسوده بیمارستان ، با اتاق های باریک و سرایدارهایی که آنها را با آب و بدون مواد ضدعفونی کننده تمیز می کردند، مکان خیلی مناسبی نبود ، به ویژه جایی که مردم در افکار وحشی و خیالی گم می شدند .

اما چیزی که یو هایانگ و جیان یوان در آن لحظه به آن احتیاج داشتند ، جای خاصی نبود، فقط فضایی بود که به آن دو اجازه می داد با هم تنها باشند ، بدون اینکه نگران این باشند که کسی ناگهان وارد خانه شود.

قبل از اینکه فیلمبرداری به طور رسمی شروع شود ، شینگ چنگ به در چوبی تکیه داده بود و یانگ یومینگ مقابلش ایستاده بود. دوربین بسیار نزدیک به آن دو در سمت چپشان بود .

چنین فیلمبرداری از نمای نزدیک می توانست باعث شود که فرد فشار محیط کوچک را احساس کند ، و انگار که واقعاً یک دیوار واقعی در سمت چپ اتاق وجود دارد و حس کنند در اتاق واقعی تنها هستند.

شینگ چنگ مستقیماً به چشمان یانگ یومینگ نگاه کرد و تلاش زیادی کرد تا به حس و حال شخصیتش (جیان یوان) برسد.

یانگ یومینگ کمی سرش را پایین انداخت و به پایین نگاه کرد. بعد دستش را بلند کرد تا به آرامی صورت و گوش شینگ چنگ را نوازش کند. فاصله بین آنها آنقدر نزدیک بود که نفس های یکدیگر را حس می کردند.

شینگ چنگ کمی عصبی بود و این عصبی شدن شخصیت پردازی را برایش کمی دشوار کرده بود. او می ترسید که واقعاً خودش را در این صحنه پرشور غرق کند و دوست نداشت دوربین عواطفش را برای بقیه ضبط کند و همه ببینند.

انگشت یانگ یومینگ به آرامی لاله ی گوش شیا ژینگ چنگ را نوازش کرد.

واضح بود که او تبدیل به یوهایانگ شده بود ، و نه تنها رفتارش به یوهایانگ تبدیل شده بود ، بلکه بالافاصله ، شینگ چنگ اشتیاق زیادی را در چشمهایش دید.

در آن لحظه‌ی کوتاه ، شینگ چنگ به وضوح متوجه منظور یانگ یومینگ که گفته بود خودش را به طور کامل به فیلمبرداری میسپارد شده بود و نگرانی که بابت سردی یانگ یومینگ داشت کاملاً برطرف شد.

بعد از اینکه یومینگ مستقیماً با چشمهایی که از اشتیاق می درخشید به او نگاه کرد ، شینگ چنگ احساس کرد که نفس کشیدنش نامنظم شده است. این برانگیختگی یک واکنش عادی برای جیان یوان که تازه عاشق شده بود و یوهایانگ روبه رویش ایستاده بود به حساب می آمد.

در یک لحظه ، هی ژنگ "شروع" را فریاد زد و یانگ یومینگ بلافاصله لب هایش را روی لب های شینگ چنگ چسباند.

بوسه ای وحشیانه بود. گویی می خواست او را به طور کامل ببلعد و مال خودش کند. چیزی که هی ژنگ در این صحنه بیشتر از هرچیزی می خواست نشان دادن سه کلمه بود: "دشواریِ عقب کشیدن"

فیلم های عاشقانه باید حتما دارای صحنه های مستهجن باشند؟ پاسخ به طور طبیعی "نه" ، نه همیشه "بود. یک عاشقانه زیبا ، حتی اگر دو نفر از اول تا آخر دست یکدیگر را نگرفته باشند ، باز هم می تواند حس خوبی را در بینندگان ایجاد کند.

اما در این فیلم ، هی ژنگ معتقد بود که این سه صحنه عشق بازی ضروری است. وقتی احساسات آنها به تدریج قوی تر میشد ، علاوه بر تصاحب قلب یکدیگر، میخواستند صاحب بدن یکدیگر هم باشند. همانطور که آدام هنگام گرسنگی نیاز به خوردن دارد عشق آنها و تمایل به عشق ورزیدن با طرف مقابل، همه واکنش های غیر ارادی بودند.

بنابراین در این صحنه ، اقدامات پرشور آنها نه تنها بیانگر میل جنسی آنها بلکه نشان دهنده احساساتشان بود. و چیزی که تماشاگران میفهمیدند این نبود که صحنه چقدر پرشور بود ، بلکه این بود که چقدر احساسات آنها قوی بود. آنقدر قوی که باید از طریق لمس و درهم آمیختگی بدنشان بیان میشد.

شینگ چنگ در آن لحظه نمی توانست به چیز دیگری فکر کند و بدنش یانگ یومینگ را دنبال میکرد. در اینجا ، او فقط جیان یوان بود و زیر بوسه های شدید و وحشیانه ، فقط می توانست همه چیز را تحمل کند و دستانش را دور گردن یانگ یومینگ پیچد.

یانگ یومینگ انگشتانش را در موهای کوتاه شیا شینگ چنگ فرو کرد و دست دیگرش را پشت گردنش گذاشت و در حالی که به در چوبی فشارش می داد، او را محکم گرفته بود. شینگ چنگ این بوسه های شدید را که فرار از آنها غیرممکن بود تحمل کرد.

وقتی که یانگ یومینگ لب هایش را برای بوسیدن چانه و گردنش ترک می کرد، شینگ چنگ ناخودآگاه سرش را بالا آورد، انگار که میخواست گردنش را مستقیماً به لبهای یومینگ بچسباند.

نفس کشیدنش چنان شدید شده بود که چشمهایش نمی توانست جایی تمرکز کند.

یانگ یومینگ می دانست چگونه صحنه ای را جلوی دوربین زیباتر کند و بوسه ها و نوازش هایش اصلاً خام نبودند. او به آرامی ، پوست نرم بین چانه و گردن شینگ چنگ را بوسید ، سپس سیب گلویش را به آرامی مکید. دستش پشت سر شینگ چنگ را به آرامی نوازش می کرد.

زانوهای شینگ چنگ سست شدند. یانگ یومینگ بدن شینگ چنگ را با قرار دادن پای خودش در بین پاهای شینگ چنگ نگه داشت.

بدن شینگ چنگ به ناچار واکنش فیزیکی غریزی نشان داد. در واقع بدنشان آنقدر به هم فشرده شده بود که عملاً هیچ فاصله ای بین پایین تنه آنها وجود نداشت. اما او هم احساس کرد که یانگ یومینگ همین شرایط برایش پیش آمده بود.

برای چند ثانیه ذهن شیا شینگ چنگ به طور خلاصه ، از هر چیزی، خالی شد.

ناگهان حس کرد که یانگ یومینگ دستش را دراز کرد و قسمت پایینی بدنش را لمس کرد.

شیا شینگ چنگ بلافاصله به خودش آمد و ناگهان می خواست از آنچه قرار بود اتفاق بی افتد جلوگیری کند. این واکنش فیزیکی واقعی او و جیان یوان بود. او که ترسیده بود با وحشت به چهره یانگ یومینگ نگاه کرد.

به جای مجبور کردنش ، یانگ یومینگ سرش را روی شانه ی شینگ چنگ فشرده ، سپس سرش را بلند کرد و گوش شینگ چنگ را عمیق و طولانی بوسید. صدای او ضعیف و خشن و عملاً ملایم بود و این مرد جوان را با لحنی دلپذیر رام میکرد: "خوب باش. نترس. دوستت دارم و می خوام کاری کنم احساس خوبی داشته باشی."

این دیالوگها همه در فیلمنامه بودند ، اما حرکات و صدا و همچنین احساسات ملایم، همه متعلق به یانگ یومینگ بودند و شینگ چنگ و جیان یوان را متقاعد کردند.

اما با این حال وقتی یانگ یومینگ دوباره دستش را به سمت قسمت پایینی بدن شینگ چنگ دراز کرد، شینگ چنگ آنقدر متشنج بود که دوباره دست یانگ یومینگ را گرفت، دستها و لبهایش کمی می لرزیدند.

یانگ یومینگ لحظه ای به او نگاه کرد ، عشق و خواسته‌اش در لبخند کوچکش پیدا بودند. بعد، صورت شینگ چنگ را روی گردن خودش فشار داد و اجازه نداد چیزی ببیند و دوباره دستش را دراز کرد.

این بار دستش با نرم ترین حالت ممکنه پایین تنه‌ی شینگ را لمس کرد.دوربین از آن ناحیه فیلمبرداری نمی کرد و آنها قبلاً این را قبلاً اعلام کرده بودند.

شینگ چنگ نمی توانست چیزی ببیند و فقط بوی بدن یانگ یومینگ را نفس میکشید. تمام بدنش ناخودآگاه می لرزید ، دستهایش آستین یانگ یومینگ را چنگ زده بودند، و بخاطر ثابت ایستادن طولانی مچ پایش سفید شده بود...

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，

